

حضرت رضا هشتمین امام ما مسلمانان است. حرم امام رضا (ع) در شهر مشهد قرار دارد. مادر بزرگ من، بی بی مرضیه پیرزن مریض و ضعیفی است. او آرزو دارد برای زیارت به حرم امام رضا (ع) برود. دایی رضا، به او قول داده برای ماه رمضان او را به زیارت ببرد. در خانه ما یک حوض بزرگ است. مادر بزرگ بعضی وقت ها با شنیدن صدای آذان برای وضو لب حوض می نشیند. پدرم به مادر بزرگ می گوید: مادر، آب سرد حوض برای سلامتی شما ضرر دارد. مادر بزرگ به پدرم می گوید: من حاضرم برای رضایت خدا هر کاری انجام بدهم. یکی از روزها، دایی رضا به خانه ما آمد و به مادر بزرگ گفت: فردا حاضر باش تا با هم به مشهد برویم. مادر بزرگ خیلی ذوق کرد. آن روز فضای خانه ما بسیار شاد بود. مادر بزرگ از دایی رضا خیلی راضی بود.

مامان به من گفت: اگر می خواهی من هم از تو راضی باشم، پس همیشه مشق های ریاضی را به موقع بنویس و درس هایت را خوب بخوان.

مامان شام لذیذی با ذرت آماده کرده بود. همه دور هم با لذت خوردیم.

